لوحی به نام اسم اعظم نگاهی گذرا به لوح "بهاء"

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## لوحی به نام اسم اعظم نگاهی گذرا به لوح "بهاء"

## فاروق ایزدی‌نیا

**مقدّمه**

در برخی از الواح، حضرت بهاءالله به "لوح البهآء" اشاره فرموده‌اند. از آن جمله است، قوله جلّ بیانه: "ای اماء من نظر را از نفوس مکّدره طاهر نموده به منظر اکبر راجع شويد. تاللّه الحّق اينست امر جمال اکبر که بر عرش اطهر مستّقر گشته و اين کلمات را حُبّاً لانفُسِکُنَّ از مطلع بيان ظاهر فرمودم که شايد بذکر اين و آن از جمال سبحان محروم نمانید. قسم به جمالم که لوح موسوم به لوح‌البهاء که ارسال شد مُعادله نمی‌نمايد به حرفی از آن کل مَن فِی السّموات والارض. ولکن گويا قرائت نشده و اگر هم شده بزعم خود تفسير نموده‌اند لا عَلیٰ ما نُّزل عليه. بگو ای اماء من، دشمن جمالم را دوست مدانيد و محارب نفسم را محبوب مشمريد. اليوم حُبّم ميزان است. هر نفسی که به آن فائز شد به جمال‌اللّه و لقای او و کّل خير فائز و من دون ذلک محروم بوده و خواهد بود." (حدیقه عرفان، ص79-80)

در سورةالبیان از قلم اعلی بعد از ذکر بعضی نصایح چنین نازل، "... ينصحکم العبد حين الّذی احاطته الضّرّاء عن کلّ الجهات من مظاهر المشرکين و جلس فی السّجن و لن يجد لنفسه معيناً الّا اللّه المقتدر العزيز الحکيم تاللّه الحقّ قُتِلتُ فی کلّ حين بکلّ الاسياف و لايعرف ذلک احدٌ الّا اللّه المحصی العليم اَنْ يا ايّها المسافرُ قد نُزِّل من قبل للقانتات لوح سمّيناه بلوح البهآء و فيه ذکر ما ورد علينا بالتّلويح انت خذ سواده ثمّ اذهب به اليهنّ ثمّ اقرء عليهنّ ليتذکّرنّ بما ورد علی الغلام من جنود الشّياطين قل يا احبّاء اللّه اَنِ ٱحفظوا انفسکم لئلّا يصدّنّکم الشّيطان عن ذکر الرّحمن ثمّ اذکروه بنغمات المجتذبين لانّ بذکره تطهّرُ القلوب و تهذّب النّفوس و تجتذب افئدة المحبّين." (آثار قلم اعلی، ج4، ص120 / مضمون: پند می‌دهد این عبد شما را در حالی که سختی و شدّت از همه جهات از سوی مظاهر شرک او را احاطه کرده و در زندان نشسته و برای خویش جز خداوند توانا یاوری نمی‌یابد. سوگند به حق که در هر آن به جمیع شمشیرها کشته شدم و احدی جز خداوند دانا به آن واقف نیست. ای مسافر، از پیش لوحی برای بانوان موقنه به اسم لوح البهاء نازل شد و در آن به تلویح آنچه که بر ما وارد شد ذکر شده است. از آن نسخه‌ای بردار و سپس به سوی اماءالرّحمن برو و برای آنها بخوان تا به آنچه که بر این جوان از جنود شیاطین وارد شده آگاه شوند. بگو ای احبّای الهی خود را حفظ کنید که مبادا شیطان سدّ راه شما از ذکر رحمن شود. سپس او را به نغمات اهل انجذاب ذکر کنید زیرا به وسیلۀ ذکر او است که قلوب تطهیر شود و نفوس تهذیب شوند و دلهای محبّین منجذب گردد.)

در لوح دیگر، خطاب به جناب ملّا باقر حرف حیّ، سه لوح از آثار نازله از قلم ابهی را مطرح کرده امر به مطالعه می‌فرمایند تا به اسرار امر واقف شود: "اعلم بانّ الّذين خُلقوا باسمٍ مِن عند ربّك قد استعلوا على سلطان الذّات و مليك الاسماء و الصّفات الذى رجع كَرّةً اُخرىٰ بقميصه البيضاء الذى جعله المشركين محمّراً بدم البغضاء و بذلك حزنت قلوب المقرّبين و ان تريد ان تعرف بعض من اسرار الامر فاقرء لوحَ الّذى ظهر عن جمال العرش و سُمّى بلوح‌البهاء ثمّ سورةَ التى سُمّى بالدّم ثمّ سورة التى كان ذكر حجّ الاعظم و فى كلّ ذلك لآياتٌ للسائلين و بيّناتٌ للعارفين." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۷۴، ص٧٠ / مضمون: بدان کسانی که به اسمی از سوی پروردگارت آفریده شدند، بر سلطان ذات و ملیک اسماء و صفات برتری جُستند، که دیگربار به قمیص بیضاء رجعت فرمود و مشرکان قمیصش را به خونی که به علّت بغض و عدوان ریختند گلگون نمودند و به این واسطه قلوب مقرّبان محزون شد و اگر بخواهی بعضی از اسرار امر را بدانی لوحی را که از جمال عرش نازل شده و به لوح البهآء تسمیه شده، سپس سورةالدّمّ و سپس سورةالحجّ را بخوان. در هر یک از آنها نشانه‌هایی برای سؤال کنندگان و بیّناتی برای عارفان وجود دارد.)

بنابراین، برای آن که به جزئی از کلّ مصائب و بلایای وارده بر جمال ابهی آگاهی یابیم باید این لوح مبارک را مطالعه کنیم شاید به مفهوم این عبارات طلعت قدم پی ببریم که فرمودند، "قسم به آفتاب معانی که از ظلم اين ظالمان قامتم خم شده و مويم سفيد گشته البته اگر بين يدی‌العرش حاضر شوی جمال قدم را نمی‌شناسی. بلکه طراوتش از ظلم مشرکين تبديل شده و نضارتش تمام شده. تالله قلب و فؤاد و حشا جميع آب شده ولکن بقوة الله بين عباد حرکت مي‌نمايم." (مائدۀ آسمانی، ج8، ص37." یا این عبارت که در لوح ديگر مي‌فرمايند: "بگو ای احبای حق قد اين مظلوم از ظلم ظالمان خم گشته و مسک سود سفيد گشته." (مائده آسمانی، ج8، ص37)

از آنجا که در لوح مبارک فوق اشارتی به سورةالدّم فرموده‌اند، دو عبارت از لوح مزبور راجع به بلایای طلعت اطهر نقل می‌شود: "انّک انت يا هدهدَالسّبا اِذهَب بکتابی الی مداينِ اللّه و اِنْ يسئلک الطّيور عن طير القدس قل انّی ترکتُها حين الّتی کانت تحت مخاليبِ الإنکار و منسر الاشرار و ما کان عنده من ناصرٍ الّا اللّه الّذی خلقه و سوّاه و جعله سراج جماله بين السّموات و الارض اِنْ انتم توقنون و اِن وجدتَ احداً من احبّائی و يسئل منّی قل تاللّه انّی خرجتُ عن مدينة السّجن حين الّذی کان الحسين مطروحاً علی الارض و کان رکبة الشّين علی صدره و يريد ان يقطع رأسه و كان السّنان واقفاً تلقاء الرّأس و ينتظر بان يرفعه علی السّنان کذلک کان الأمر فی سرّ السّرّ ان انتم تشعرون و فی تلک الحالة رأيتُ شفتاه يتحرّک ... و انّی تقرّبت رأسی الی شفتاه سمعتُ بانّه تحت السّيف يقول يا قوم تاللّه ما نطقتُ بينکم عن الهوي بل بما نطق مُنطِق الطّور فی صدری المقدّس الاصفي تاللّه لن تشتبه آيات اللّه بشيء... و انتم يا ملأ الشّرک فاستنشقوا هذه الآيات الّتی نزلت من جبروت الذّات من مالک الأسماء و الصّفات ان وجدتم منها رائحة القميص عن يوسف العزيز اذاً فارحموا عليه و لاتقتلوه باسياف الغلّ ان انتم تشهدون بعين الانصاف ثمّ فی انفسکم تنصفون." (آثار قلم اعلی، ج4، طبع 133 بدیع، ص62 / مضمون: ای هدهد سبا، کتاب مرا به بلاد خداوند ببر و اگر پرندگان از این پرندۀ قدسی پرسیدند بگو او را در حالی ترک کردم که زیر چنگال‌های انکار و منقارهای اشرار بود و یار و یاوری جز خداوند نداشت؛ خدایی که او را آفرید و چراغ جمالش بین آسمانها و زمین قرار داد. اگر کسی از احبّایم را یافتی که سراغی از من گرفت بگو سوگند به خداوند که از مدینةالسّجن زمانی بیرون آمدم که حسین بر خاک افتاده و شمر بر سینه‌اش نشسته و قصد داشت سرش را ببرد و سنان بالای سرش ایستاده و منتظر بود که سر او را بر نیزه بزند. امر در باطن چنین بود و در آن حالت دیدم لبهایش تکان می‌خورد و چون سرم را نزدیک لبانش بردم شنیدم که زیر شمشیر می‌فرماید ای مردم قسم به خدا که بین شماها از هوای نفس سخنی نگفتم بلکه آنچه که مکلّم طور در سینۀ مقدّس پاکم سخن گفت بر زبان راندم. قسم به خدا که آیات الهی با هیچ چیز دیگر اشتباه نمی‌شود. و شما ای مشرکان، این آیات را که از جبروت ذات الهی نازل شده استنشاق کنید اگر بوی قمیص یوسفی را از آنها احساس کردید پس بر او ترحّم آورید و به شمشیر کینه ودشمنی او را نکُشید، اگر به دیدۀ انصاف بنگرید و در وجود خویش منصف باشید.)

همانطور که مشهود است جمال مبارک آنچه را که در گذشتۀ ایّام بر یکی از مظاهر حق واقع شده تلویحاً به خود نسبت داده‌اند که در این زمان به صورتی دیگر برایشان رخ داده است. این مشارکت در بلایای مظاهر ظهور و مقدّسین که در طول تاریخ رخ داده در دیگر آثار مبارک نیز مشاهده می‌شود. در همین سورةالدّم ضمن مناجاتی به درگاه الهی می‌فرمایند، "ای ربّ لک الحمد علی بدايع قضاياک و جوامع رزاياک مرّةً اودعتنی بِيَدِ النّمرود ثمّ بيد الفرعون و وردا عليّ ما انت احصيته بعلمک و احطته بارادتک و مرّةً اودعتنی فی سجن المشرکين بما قصصت علی اهل العماء حرفاً من الرّؤيا الّذی الهمتنی بعلمک و عرّفتنی بسلطانک و مرّةً قطعت رأسی بأيدی الکافرين و مرّةً ارفعتنی الی الصّليب بما اظهرت فی الملک من جواهر اسرار عزّ فردانيّتک و بدايع آثار سلطان صمدانيّتک و مرّةً ابتليتنی فی ارض الطّف بحيث کنت وحيداً بين عبادک و فريداً فی مملکتک الی ان قطعوا رأسی ثمّ ارفعوه علی السّنان و داروه فی کلّ الدّيار و حضروه علی مقاعد المشرکين و مواضع المنکرين و مرّةً علّقونی فی الهواء ثمّ ضربونی بما عندهم من رصاص الغلّ و البغضاء الی ان قطعوا ارکانی و فصّلوا جوارحی الی ان بلغ الزّمان الي هذه الايّام الّتی اجتمعوا المغلّون علی نفسی و يتدبّرون فی کلّ حين بان يدخلوا فی قلوب العباد ضغنی و بغضی و يمکرون فی ذلک بکلّ ما هم عليه لمقتدرون و مع ذلک انت يا الهی و محبوبی اودعتنی تحت ايدی هؤلاء المشرکين اذاً يا الهی فاشهدنی علی التّراب و تحت اسياف اعدائک فو عزّتک يا محبوبی اشکرک حينئذٍ فی تلک الحالة و علی کلّ ماورد عليّ فی سبيل رضائک و اکون راضيّاً منک و من بدايع بلاياک." (آثار قلم اعلی، ج4، ص64 / مضمون: ستایش مر تو را، ای پروردگارم، سزا است از برای قضایای بدیعت و بلاهای جامعت. یک بار مرا به دست نمرود دادی و دیگربار به دست فرعون سپردی و بر من وارد آوردند آنچه که فقط تو بدان احاطه داری و توانی که بر شماری؛ دیگربار بدان علّت که حرفی از رؤیایی را بر اهل عماء باز گفتم که تو به علمت به من الهام فرمودی [اشاره به آیۀ 6 از سورۀ یوسف که خداوند به او فرمود که علم تعبیر خواب به او می‌آموزد] مرا به زندان افکندی و یک بار سرم را به دست کافران بریدی و دیگربار بدان علّت که جواهر اسرار فردانیت تو را و بدایع آثار سلطنت تو را اظهار کردم، بر صلیبم زدی و یک بار در کربلا مبتلایم کردی به نحوی که بین بندگانت تنهای تنها بودم تا آن که سرم را بریدند و و بر نیزه زدند و در هر دیار گرداندند و نزد مشرکان و منکران حاضر ساختند و دیگربار در هوا معلّقم ساختند سپس آماج تیرهای کینه و دشمنی قرار دادند تا آن که ارکانم از هم گسیخت و جوارحم پاره پاره شد تا به این زمانی رسید که کینه‌جویان علیه من اجتماع کردند و در هر آن تدبیری می‌اندیشند که بغض و کینۀ مرا در دلهای بندگان وارد کنند و هر آنچه که در توان دارند برای مکری جدید به کار می‌گیرند و با این همه تو، ای خدای من و محبوب من، مرا زیر دست این مشرکان قرار دادی. پس، ای خدای من مرا ببین که بر خاک افتاده و زیر شمشیر دشمنانت هستم. پس قسم به عزّت تو ای محبوب من، شکر کنم تو را در این حالت و بر هر آنچه که در راه رضای تو بر من وارد شده و از تو و بلایای بی‌مانندت راضی هستم.)

در سورۀ حجّ بیت شیراز نیز بیاناتی از همین قبیل در شرح بلاهای وارده بر طلعت اطهر ذکر فرموده و در مقامی اشاره دارند که، "تالله اذاً یبکی علیٌّ فی رفیق الأعلی ثمّ عینُ محمّدٍ فی افق الأبهی ثمّ عینُ الرّوح فی جبروت العما ثمّ عینُ الکلیم فی مواقع القُصوی و تصحُ افئدة الحوریات فی الغرفات إن أنتم تسمعون." (آثار قلم اعلی، ج4، ص77 / مضمون: قسم به خداوند که در این حالت حضرت اعلی در رفیق اعلی می‌گرید و از چشم حضرت محمّد در افق ابهی اشک فرو می‌ریزد و دیدگان حضرت مسیح در جبروت عما سرشک می‌بارد و از چشمان حضرت موسی در عالم بالا اشک می‌ریزد و اگر بشنوید دلهای حوریات در غرفات فریاد و فغان بر می‌آورند.)

و به مخاطب سورةالحجّ، که جناب نبیل زرندی است، می‌فرمایند، "إن سافرتَ الی دیارٍ اُخریٰ و تجسّس أحدٌ عن غلامِ الرّوح قل تَرَکتُه حین الّذی کان قمیصَهُ مرشوشاً بدم البغضاء و احاطَتْهُ دیاجِنُ الأرض مِن کلّ الجهات و هو یُنادی بینهم بنداء الّذِی اضطرَبَت عنه کلّ الأشیاء عمّا خُلِقَ بین الأرض و السّماء و کذلک کان الأمر إن أنتم مِنَ العالمین و هو یقول یا قوم لاتقتلوا الغلام بعد الّذی جائکم عن شطر القدس بکتابٍ مبین..." (آثار قلم اعلی، ج4، ص84 / مضمون: اگر به دیار دیگر سفر کردی و کسی جویای حال این غلام روح شد، بگو او را در زمانی ترک کردم که پیراهنش به خون بغضاء آغشته و ابرهای تیرۀ ارض از جمیع جهات او را احاطه کرده بود و او به ندایی سخن می‌گفت که جمیع اشیاء از آنچه که بین زمین و آسمان خلق شده به اضطراب آمدند و وضعیت چنین بود و او می‌فرمود که ای قوم این جوان را، در حالی که کتاب مبین را از سوی خداوند برای شما آورده‌ است، به قتل نرسانید.)

**مخاطب لوح مبارک**

مخاطب این لوح مبارک خاتون‌جان قزوینی از صبایای مرحوم حاجی اسدالله فرهادی بوده است. جناب سمندر قزوینی دربارۀ ایشان چنین مرقوم داشته‌اند، "جمعی از اماءالله در دور جناب طاهره از قانتات سابقات مصاحبات مؤانسات ايشان بوده‌اند که تفصيل آنها سبب تطويل است. از جمله مُحرِمات و قانتات دخترهای مرحوم حاجی اسدالله بودند و مخصوصا بزرگتر آنها خاتون جان نام که در دوستی و ارادت جناب طاهره بی‌اختيار بود و از تقريرات و تحريرات ايشان از همان اوقات ذکر جمال مبارک ابهی جلّ ذکره ورد زبانش و راحت جانش بود و وقتی هم جمعی را از قبيل حاجی حسن زرگر و برادرش آعلی و کريم‌خان متخلص به بهجت برانگيخته به طهران به حضور جمال مبارک فرستادند و رجا و استدعای خلاصی جناب طاهره را از خانه محمودخان کلانتر نمودند و پيوسته در ايام توقّف جمال قدم در بغداد عرايضشان مي‌رفت و الواح عنايت می‌شد و يک نسخه از قصيدهٴ عزّ ورقائيه برای همشيره او حضرت کليم مرحمت فرموده بودند و لوح مشهور به لوح‌البهاء به افتخار مشارٌاليها عطا شده بود. و سفری هم با دختر و دامادش، حاجی حسن زرگر، به عکّا مشرّف گرديدند و اين چند خواهر که ضلع مرحوم آقا هادی و ضلع مرحوم آقا مهدی و ضلع مرحوم آمحمد جواد عموجان باشند تا آخر ايّامشان به قدر استعداد و قوّه به خدمات امريه قيام و اقدام داشتند و اخيراً هم خانهٴ موروثی خود را برای مشرق‌الاذکار تسليم نمودند و از حضور جمال قدم، جلّ امره، رجا و استدعای قبول کردند و لوحی که ذکر و امضای اين مطالب در آن است در همان خاندان موجود است." (تاریخ سمندر، ص368-369)

**زمان و محلّ نزول لوح مبارک**

اگرچه جناب اشراق خاوری (گنج شایگان، ص40) مرقوم داشته‌اند که، "این لوح مبارک ... در ایّام قریب به خروج جمال قدم از بغداد مخاطباً للمؤمنین و المؤمنات نازل گردیده" امّا، جناب فاضل مازندرانی (اسرارالآثار خصوصی، ج2، ص89) معتقدند که در سنین ادرنه نازل شده است و از همان زمان هم عبارت "علیه بهاءالله" رواج یافت. جناب وحید رأفتی نیز اشارتی دارند که، "متن لوح و مضامین مطروحه در آن نشان می‌دهد که اثر مزبور در ایّام ادرنه از قلم جمال قدم عزّ نزول یافته است." (سفینه عرفان، دفتر بیستم، ص22)

اگرچه تاریخ دقیق نزول لوح در جایی ذکر نشده است، امّا به نظر می‌رسد با اوج گرفتن مخالفت ازل و پیروان او در دوران ادرنه، این لوح مبارک عزّ نزول یافته است، زیرا، بنا به نوشتۀ جناب رأفتی، "لوح‌البهاء آئینۀ تأثّر و تکدّر و حزن و اندوه شدید حضرت بهاءالله در ایّام ادرنه است. ایّامی که مخالفت، دسائس، مفاسد و مقاصد سیّئۀ میرزا یحیی ازل و اعوان او به اوج خود رسید و منجر به حصول «فصل اکبر» بین ازل و طرفداران او با جمال اقدس ابهی و اصحاب آن حضرت گردید." (همان)

از آن گذشته، اصطلاح "اهل بهاء" از این زمان بود که بین احبّاء مصطلح شد و قبل از آن متداول نبود. به عقیدۀ جناب رأفتی، "شاید این لوح مبارک از جمله اوّلین الواحی باشد که در آن این اصطلاحات به کار رفته است. تا ایّام ادرنه و حصول فصل اکبر معمولاً اصطلاحات «اهل بیان» و «ملأ بیان» در آثار مبارکه متداول بوده و در بین مردم نیز پیروان نهضت جدید همه به نام بابی و بابیه و بیانی‌ها و بابیان و اصطلاحاتی از این قبیل معروف و مشهور بوده‌اند. ولی وقتی فصل اکبر در ایّام ادرنه اتّفاق افتاد پیروان حضرت بهاءالله به «بهائی» و «اهل بهاء» و «بهائیان» اشتهار یافتند و در خطابات قلم اعلی نیز این نفوس از جمله به «اهل البهاء» مخاطب گشتند." (سفینه عرفان، دفتر بیستم، ص23)

در متن لوح مبارک آمده است، "قل أن یا اهلَ البهاء أنِ ارکبوا سفینة البقاء الّتی جَرَت علی بحر الحمراء..." (آثار قلم اعلی، ج4، ص158).

**مفادّ و مضامین لوح مبارک**

ابتدا باید به چند نکته اشاره بشود؛ اوّل آن که اصل لوح مبارک به زبان عربی است امّا جمال ابهی، بنفسه المبارک، ترجمه فارسی آن را مرقوم داشته‌اند و در بدایت بخش فارسی ذکر فرموده‌اند، "این کلمات در شرح توقیع مبارک نازل شده ولکن معانی الفاظ آن به لسان پارسی شرح شده و بر حقیقت معانی آن احدی آگاه نه الّا نفسُه المقتدرُ العزیزُ القدیر." (آثار قلم اعلی، ج7، ص159) در پایان بخش فارسی مرقوم داشته‌اند، "این کلمات در شرح آیات عزّ صمدانی به لسان پارسی ذکر شد تا هر نفسی از مَعین قدس حَیَوان که از فم رحمن جاری و ساری گشته طلب حیات باقی نماید و بعضی از این آیات توقیع منیع ترجمه نشده به ادراک قارئین منوط و مشروط گشته تا چه ادراک نمایند." (همان، ص161)

نکتۀ دیگری که در اهمّیت این لوح مبارک باید به آن اشاره شود آن است که جمال قدم در متن لوح می‌فرمایند، "ای بندگان من و مرایای جمال من، اگر یافتید نفسی را این که قادر باشد که الماس را حلّ نماید و جریان دهد، پس بنویسید این کلمات بدیع منیع را به مداد الماسیّه و نشر دهید او را در هر بلاد تا آن که آثار الهی در مابین عباد او انتشار یابد و اگر نیافتید و قادر بر او نگشتید، پس بنویسید آنچه از سماء تقدیس نازل شده به ذهب خالص و بفرستید به مدینه‌ها ودیارهای من که شاید اهل دیار به جمال مختار راه یابند و هدایت شوند و از سلسبیل قدس منیع و تسنیم عزّ بدیع بیاشامند." (همان، ص165)

نکتۀ سوم آن است که جمال قدم تصریح می‌فرمایند که "به درستی که اشراق فرموده از افق این کلمات پروردگار، آفتاب‌های عزّ صمدانی را ... و تربیت می‌فرماید به هریک از این آفتاب‌ها عالَمی از عوالم‌های خود را که اطّلاع به آن عوالم نیافته احدی از ممکنات مگر نفس او... پس بشارت باد کسی را که مرآت صدر خود را مقابل نماید به این آفتاب‌های عزّ تمکین ... و بیفتد به وجه خود بر تراب در نزد طلوع این شموس معانی و نباشد از تکبّرکنندگان." (همان، ص166) به این ترتیب جمال قدم لزوم استفاده از این شموس جهت تربیت شدن را تصریح می‌فرمایند و این که احبّای الهی را از تکبّر و خود بزرگ بینی منع می‌کنند و خضوع و خشوع در مقابل مظهر ظهور الهی و اوامر او را تعلیم می‌دهند.

نکته چهارم آن که در متن عربی کتاب اشارتی به بلعام است که در متن فارسی آن وجود ندارد. در متن عربی آمده است که خداوند به جمال قدم می‌فرماید آنچه را که خلف سراپرده‌های عصمت بوده و ما اسرار آن را برایت کشف کردیم به عباد بگو تا که شاید به آنچه که در تورات ذکر کردیم پی ببرند و عبرتی برای شنوندگان باشد تا کسانی که در محضر مظهر ظهور قرار می‌گیرند از اشارات کلمات دچار استکبار نگردند. بعد به شخصی به نام بلعام اشاره دارند که، "إنّا خلقنَا البلعام مِن قبل بقبضة من الطّین ثمّ البسناه قمیصً الأسما بحیث اشتهرنا اسمه بین عبادنَا المقرّبین و ارفعنا ذکره الی مقام الّذی کان أن یذکُرَه النّاس فی اکثر الدّیار و أحاطَته أمطار الفضل من سحاب امرنا المبرم العزیز القدیر. فلمّا قضَت ایّام، بَعَثنا بعده الکلیم بآیاتٍ بیّنات و أرسلناه الی بلده إذاً أنکره و غرَّتْهُ الرّیاسة إلی أن حارَبَ بالّذی بحرفٍ منه خُلِقَ السّموات و مادونها و الأرضین و ما علیها و جعلناه مظهر نفسی العلیم الحکیم." (ص157-158 / مضمون: ما بلعام را از مشتی خاک آفریدیم و قمیص اسما به او پوشاندیم به طوری که او را بین بندگان مقرّب مشهور ساختیم و ذکرش را بلند کردیم به طوری که در بیشتر شهرها او را ذکر می‌کردند و باران فضل از سحاب امر او را احاطه کرد. چون زمان بگذشت موسی را مبعوث نمودیم و به او آیات بیّنات دادیم و به دیار بلعام فرستادیم. ولی ریاست او را مغرور ساخته موسی را انکار نمود و با کسی که به حرفی از سوی او آسمان و زمین آفریده شد و او را مظهر نفس خود قرار دادیم، مخالفت کرده محاربه نمود.)

بعضی می‌گویند او همان لقمان حکیم است که ذکرش در قرآن و ایقان آمده است. (لئالی درخشان، ص237) جمال مبارک در لوحی می‌فرمایند، "آيا حکايت بلعام که در کتب الهی مستور است نشنيده‌اند که با آن که يکی از اوصيای انبيای قبل بوده و جميع اهل اقطار عالم خدمتش را فرض مي‌شمردند و طاعتش را اطاعت اللّه مي‌دانستند و اشتهار اسمش جميع ديار را احاطه نموده بود و چون جمال کليم از افق عزّ تسليم ظاهر شد به معارضه آن جمال احديه قيام نمود." (مائده آسمانی، ج7، ص66-67)

برای مطالعه بیشتر دربارۀ بلعام می‌توان به عهد عتیق، سفر اعداد، باب 22-24 و نیز باب 31 مراجعه نمود.

**انتظار جمال قدم از احبّاء**

جمال مبارک از احبّاء انتظار دارند در همراهی با ایشان در تحمّل بلایا ساکت ننشینند و آرام نگیرند و به خود نپردازند بلکه چون ایشان به تربیت اهل عالم قیام کنند. این موارد را در خلال عباراتی ظاهراً ملامت‌گونه بیان می‌کنند، امّا در واقع انتظار دارند احبّای الهی، همانند فروع شجرۀ ربّانی، متحمّل بلایا و سختی‌ها شوند و جزع و فزع ننمایند. برای مثال به مخاطب لوح می‌فرمایند، "ای کنیز خدا، آیا صبر را در صدر قرار دهی و یا اصطبار را بر اضطراب اختیار نمائی بعد از آن که قمیص این غلام الهی و ثیاب این جمال روحانی مرشوش و محمّر گشته به دم بغضاء در بین ارض و سماء" (آثار قلم اعلی، ج7، ص159)

بدیهی است در حالی که جمال ابهی میل دارند احبّاء همواره مسرور باشند، در اینجا مقصود طلعت ابهی نمی‌تواند چنان باشد که احبّاء زانوی غم به بغل گیرند و در زاویه خمول عزلت گزینند. بلکه مشتاقند به یاری ایشان قیام کنند. زیرا طلعت ابهی برای اصلاح عالم آمده‌اند و تصریح دارند که، "مقصود از این ظهور اعظم اصلاح عالم و امم بوده لا غیر." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 19، ص147) و در همان لوح مبارک می‌فرمایند، "این مظلوم شهادت می‌دهد بر این که عباد از برای اصلاح و الفت و اتّحاد از عدم به وجود آمده‌اند."

بنابراین، برای آن که بتوانیم یار و یاور طلعت ابهی باشیم باید قیام به اصلاح عالم نماییم. امّا در لوح‌البهآء گلایه حضرت بهاءالله از بابیان در آن دوران این است که، "هر گاه از دوستان استغاثه نماید و یا از محبّان استعانت جوید به شمشیرهای حسد تقرّب جویند و به تیغ‌های رَشک و غضب اجابت نمایند." (آثار قلم اعلی، ج7، ص160) در لوح البهاء می‌فرمایند، "قسم به جمال ذوالجلال که بلایا این جمال اعظم‌تر و اکبرتر است از بلایاء اوّلین و آخرین اگر هستی تو از گواهان. و در این وقت یوسف جمال در تحت اظفار الذّئب به نداء حزین ندا فرماید و از احبّای خود طلب نصرت نماید که شاید نفسی به قدرت و سلطنت الٓهیّه بر این امر قیام نماید و این جمال مظلوم را نصرت نماید." (همان، ص163)

این استعانت جمال مبارک از احبّای الهی در قالب ذکر تمثیل‌هایی از مظاهر ظهور و مقدّسین ادوار سالفه بیان شده است.

**حضرت یوسف.** در بدایت اشارۀ گذرایی به داستان حضرت یوسف دارند که به دست برادران حسود در چاه افکنده شد و در ظلمت قعر چاه بماند تا کاروانی به نزدیکی چاه رسید و شخصی که مأمور یافتن آب بود و پیشاپیش کاروان حرکت می‌کرد به آن چاه رسید و دلوی در چاه افکند تا آب بر آورد، امّا یوسف بر دلو نشست و از چاه برون شد. اگرچه ابتدا او را به بردگی فروختند امّا نهایتاً عزیز مصر شد.

در اینجا حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "در این وقت جمال ابهی در بئر ظلما مسجون گشته و در جُنْحِ بلا محبوس شده. پس اگر یافتی تو سیّارۀ عما را، او را بر این بئر ظلمانی دلالت نما و بر نصرت این یوسف مصر رحمانی هدایت کن که شاید دَلوِ وفا را در این بئر ظلما فرود آرَد و نزول دهد و این جمال الٓهی صعود کند و به لحظات و نظرات او مستضئ شوند عالمیان." (ص160)

داستان حضرت یوسف در قرآن کریم، سورۀ یوسف، آیۀ 10، چنین ذکر شده است که چون برادران بر او حسد بردند یکی گفت که یوسف را بکشید یا در سرزمینی دوردست بیندازید تا توجّه حضرت یعقوب بر دیگر برادران باشد. امّا، "قَالَ قَآئِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُواْ يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِى غَيَٰابَتِ ٱلْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ ٱلسَّيَّارَةِ إِن كُنتُمْ فَٰاعِلِينَ." (مضمون: گوینده‌ای از آنها گفت یوسف را نکشید بلکه اگر می‌خواهید کاری بکنید در قعر چاهی بیندازید تا که کاروانی او را برگیرد.) و در آیۀ 19 و 20 می‌فرماید، "وَ جَآئَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُواْ وَارِدَهُمْ فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُۥ قَالَ يَٰا بُشْرَىٰ هَٰذَا غُلَٰامٌ وَ أَسَرُّوهُ بِضَٰاعَةً وَ ٱللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ\* وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُواْ فِيهِ مِنَ ٱلزَّٰاهِدِينَ." (مضمون: و کاروانی آمد و آب‌آورشان را فرستادند و او دلوَش را انداخت. گفت مژده باد، این جوانی است. او را پنهانی برای خود برداشتند تا سرمایه سازند و خداوند بر آنچه می‌کردند آگاه بود. پس او را قیمت ناچیز، به چند درهم اندک، فروختند و در این کار زُهد پیشه ساختند.)

در اینجا ذکر نکته‌ای لازم می‌آید و آن این که واژۀ "وارد" که به معنای آب‌آور آورده شده، به معنای پیشرو، پیشتاز، مقدّم، راهنما و امثال آن نیز آورده شده است. از آنجا که حضرت عبدالبهاء در استناد به همین آیۀ قرآن، به جای لفظ "وارد" از واژۀ "رائد" استفاده کرده‌اند، به نظر می‌رسد ناظر به معنای دوم واژۀ "وارد" بوده‌اند که ما نیز می‌توانیم همین استنباط را داشته باشیم. حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به شخصی به نام یوسف، که محبوس بوده، چنین می‌فرمایند:

"هوالله، یا یوسف، ایّها الصّدّیق، لاتبتئس من الاحتباس فی غیابت الجُبّ و الأحزان. فسوف یأتی رائدُ الملکوت و یدلی دلوَ الوفا و ینجیک من البئر الظّلما و یُدخِلُکَ فی مصر البهآء و یستقرّ علی سریر العُلیٰ و تمشی عزیزاً مکیناً جلیلاً بعد ما کُنتَ غریباً ذلیلاً حقیرا." ع‌ع (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 88، ص247 / مضمون: ای یوسف، ای راستگو، از زندانی شدن در قعر چاه و احزان ناراحت مباش. پس به زودی رائد ملکوت بیاید و دلو وفا بیندازد و تو را از چاه تیره نجات بخشد و در مدینۀ بهاء وارد کند و بر تخت متعالی بنشاند و بعد از آن که غریب و ذلیل و حقیر بودی در کمال عزّت و جلال مشی خواهی کرد.)

امّا، داستان حضرت یوسف در تورات چنین آمده است که وقتی خواستند یوسف را بکشند، برادرش روئین (یا بنیامین)، که قصد داشت به نحوی یوسف را از دست برادران نجات دهد، گفت، "خون مریزید او را در این چاه که در صحراست بیندازید و دست خود را بر او دراز مکنید... او را گرفته در چاه انداختند. امّا چاه خالی و بی‌آب بود." (عهد عتیق، سفر پیدایش، باب 37، عبارات 21-24)

در این هنگام قافله اسمعیلیان می‌رسد و برادران به فکر می‌افتند که یوسف را به آنها بفروشند. پس "یوسف را از چاه کشیده بر آوردند و یوسف را به اسمعیلیان به بیست پارۀ نقره فروختند. پس یوسف را به مصر بردند." (همان، عبارت 28)

**حضرت ابراهیم.** دیگر بار جمال مبارک مخاطب را گویند، "ای کنیز من آیا در محلّ خود صابر شوی و بر مسکن خویش ساکن گردی و آسایش طلبی بعد از آن که خلیل رحمن در دست نمرود، ملِک طغیان، مبتلا گشته و از برای نفس خود ناصری نیابد و مُعینی مشاهده ننماید مگر خداوندی که عزیز و جمیل است." (ص160)

حکایت حضرت ابراهیم در زمان سلطنت نمرود مشهور است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "حضرت ابراهیم در بین‌نهرین از یک خاندان غافل از وحدانیت الهیّه تولّد یافت و مخالفت با ملّت و دولت خویش حتّی خاندان خود کرد. جمیع آلهۀ ایشان را رد نمود و فرداً وحیداً مقاومت یک قوم قوی فرمود واین مخالفت و مقاومت سهل و آسان نه ... آنان یک اله نداشتند بلکه به آلهۀ متعدّده معتقد بودند و در حقّ آنان معجزات نقل می‌نمودند. لهذا کلّ بر حضرت ابراهیم قیام کردند. کسی با او موافقت نکرد مگر برادرزاده‌اش لوط و یکی دو نفر دیگر هم از ضعفا. بعد در نهایت مظلومیت حضرت ابراهیم را اخراج بلد نمودند تا قلع و قمع گردد و اثری از او باقی نمانَد." (مفاوضات، فصل "د")

در قرآن کریم نام نمرود نیامده ولی (سورۀ بقره، آیۀ 258) به پادشاهی اشاره شده که با حضرت ابراهیم محاجّه می‌کرد زیرا حضرت ابراهیم او را به پرستش خدای یگانه فرا خواند. مفسّران اسلامی نام او را نمرود گفته‌اند. در سورۀ انبیاء به حکایت شکستن بت‌ها و غیره توسّط حضرت ابراهیم اشاره شده و در آیات 68 و 69 ذکر شده که گفتند او را در آتش بیندازید و خداوند آتش را بر او گلستان فرمود.

طبق آنچه که در تورات آمده حضرت ابراهیم و نمرود در یک زمان نبودند. یعنی نمرود نسل سوم از حضرت نوح و حضرت ابراهیم نسل دهم از آن حضرت است (سفر پیدایش، باب یازدهم). امّا در روایات یهودی، از جمله در تلمود، محاجّۀ بین نمرود و ابراهیم آمده است.

جمال مبارک به رویارویی نمرود و حضرت ابراهیم اشاره دارند: "وَ اذکر اِذ اوقَدَ النّمرودُ نارَ الشِّرکِ ليحترقَ بِهَا الخليلُ انّا نجّيناهُ بِالحقِّ و اخذنَا النّمرودَ بقهرٍ مبينٍ." (لوح رئیس، الواح نازله خطاب به ملوك و رؤساي ارض، ص٢٠٩ / مضمون: به یاد آور موقعی که نمرود آتش شرک را روشن کرد تا حضرت ابراهیم را به آن بسوزاند، ما او را به حق نجات دادیم و نمرود را به قهری آشکار اخذ کردیم.)

البتّه داستان گلستان شدن آتش بر حضرت ابراهیم، که در قرآن در سورۀ انبیاء آمده، در امر مبارک تعبیری دیگر دارد به این معنی که آتش عبارت از آتش کفر و الحاد منکرین بود نه آتش ظاهری. جمال قدم در سورةالنّصح می‌فرمایند، "... حتّی بلغ الأمر الی عبدٍ مِن عبادنَا الّذی اشتعلَت فی صدره نارُ الکفر و کان مِنَ الّذینهم کانوا فی غشوات انفسهم میّتون و اجتمع القوم و قال ارید أن أقتلَ ابراهیم أو أحرقَهُ بعذاب النّار و کذلک کانوا أن یتدبّرون الی أن أوقدوا نارَ الکفر و اخذوا ابراهیم و دعوهُ فی النّار و کانوا علی اصنام انفسهم عاکفون اذاً جعلنَا النّار علیه برداً و سلاماً و رُوحاً و رحمةً و کذلک حفظناه و نحفظُ الّذینهم فی البلاء یصبرون." (لمعات الأنوار، ج2، ص350 / مضمون: تا آن که کار به جایی رسید که یکی از بندگان ما که آتش کفر در سینه‌اش برافروخته و از جمله کسانی بود که در پوستۀ نفس خود مرده بودند و قوم اجتماع کردند و او به آنها گفت که قصد دارم ابراهیم را به قتل برسانم یا به عذاب نار بسوزانم و اینچنین مشغول برنامه‌ریزی بودند تا آن که آتش کفر را برافروختند و ابراهیم را در آتش انداختند و خود به پرستش بت‌های نفس خویش پرداختند. پس ما آتش را بر او سرد و سلامت و رحمت و مرحمت ساختیم. اینچنین او را حفظ کردیم و هر کسی را که در بلایا صابر باشد حفظ می‌کنیم.)

البتّه، حضرت ابراهیم از خداوند تقاضای خلاصی از آتش را نکرد و در کمال صبر و انقطاع بود. حضرت بهاءالله به آن شهادت داده‌اند و می‌فرمایند، "وقتی از اوقات در ديباج کتاب انقطاع کلمهٴ مبارکه محکمه حضرت خليل را ذکر نموديم که شايد عرفش عالم را معطّر نمايد و اُمم را آگاه سازد. در حينی که نار ظلم نمرود مشتعل و حکم بر اِحراق هيکل خليل زمان روح ماسواه فداه از آن مطلع شرک صادر ظاهر شد از آن حضرت آنچه را که رايحه‌اش از عوالم معانی و بيان و حکمت و عرفان قطع نشود. حينی که آن حضرت را معلّق نمودند در نار، جبرئيل به امر حق به او رسيد و عرض نمود «اَيکونُ لَکَ حاجةٌ» قال «امّا اليک فلا.» لعمراللّه عرف اين بيان حقايق وجود را به نور انقطاع منّور فرمود. اگر نفسی به حرارت اين بيان فائز شود او از عالم و عالميان بگذرد و بما اراداللّه تمسّک جويد." (حديقه عرفان، ص١٢٤-١٢٥)

حضرت عبدالبهاء در لوح کوتاه و بسیار زیبایی چنین می‌فرمایند،"هوالابهی ای عاشق روی بهاء گویند چون ابراهیم خلیل را در آتش سعیر انداختند، جبرئیل ندا کرد، «هل لک حاجةٌ» خلیل جلیل جواب فرمود، «امّا الَیکَ، فلا. کَفی عن سؤالی علمُهُ بحالی.»

تو نیز توجّه به حضرت غیب ابهی کن و بگو: ای واقف اسرار، ای هادی ابرار، ای مونس احرار، جانم به فدایت. ای دلبر دلجو، ای گلرخ مهرو، ای سروَر خوشخو، جانم به فدایت. حاجت تو بدانی، هرچند نهانی، در هر دمی آنی، جانم به فدایت. ع‌ع" (نسخه واصله از مرکز جهانی به مؤسّسۀ ملّی تربیت امری به تاریخ 15 اکتبر 1996)

**حضرت امام حسین.** سپس هیکل مبارک خود را به امام حسین تشبیه می‌فرمایند. می‌دانیم که حضرت بهاءالله رجعت حسینی هستند و این مطلب در بعضی از آثار مبارکه ذکر شده است. مثلاً در لوح نصیر می‌فرمایند، "تالّله هذا لهو الّذی قد ظهر مرة باسم الرّوح ثمّ باسم الحبيب ثمّ باسم علی ثمّ بهذا الاسم المبارک المتعالی المهيمن العلی المحبوب و ان هذا لَحسين بالحق قد ظهر بالفضل فی جبروت العدل و قام عليه المشرکون بما عندهم من البغی والفحشاء ثمّ قطعوا رأسه بسيف البغضاء و رفعوه علی السّنان بين الارض و السّماء و اذا ينطق الرّاس علی الرّماح بان يا ملاء الاشباح فاستحيوا عن جمالی ثمّ عن قدرتی و سلطنتی و کبريائی..." (مجموعه الواح طبع مصر، ص196 / مضمون: سوگند به خدا که این همان کسی است که یک بار به اسم روح [حضرت مسیح] سپس به اسم حبیب [حضرت محمّد] سپس به اسم علی [حضرت اعلی] سپس به این اسم مبارک متعالی [حضرت بهاءالله] ظاهر شد. این قطعاً حسین است که به فضل از جبروت عدل ظاهر شده و مشرکان به علّت بغی و فحشا علیه او قیام کردند و سرش را به شمشیر کینه و دشمنی بریدند و بر سرِ نیزه زدند و آن سر روی نیزه به سخن آمده گفت ای اشباح، از جمالم حیا کنید سپس از قدرتم و سلطنت و کبریایی من شرم نمایید...)

در لوح بهاء به تشنگی حسین اشاره کرده می‌فرمایند، "ای کنیز من، آیا از ماء عذب فرات بنوشی بعد از آن که حسین مظلوم کبد مبارکش از نار عطش سوخته و خدّ منیرش از حرارت ظمأ برافروخته به شدّتی که از عروق مبارکش قطرات دم می‌چکد." (ص160-161) البتّه در بخش عربی به "ارض طف" نیز اشاره دارند. "معنای لغوی آن «سرزمین مرتفع» است. طف، مشرف بر عراق بوده است. و آن نام سرزمين کربلا است، به معناى سرزمين مرتفع و بلند، و «يوم الطف‌» اشاره به ‌حادثه كربلا و شهادت امام حسین علیه السلام در آن سرزمين است. روز طف كه همان عاشورا است، در ادبيات به ويژه در اشعار عرب و مراثی شاعران شیعه بسيار بكار رفته ‌است و از حسين‌ علیه السلام به عنوان‌ «قتيل الطف‌» ياد شده است." (فرهنگ عاشورا، جواد محدثی، نشر معروف، قم، ۱۳۷۴، ص ۲۷۳)

حکایت حضرت امام حسین به قدری شهرت دارد که نیازی به ذکر آن نیست. به طور خلاصه ذکر می‌شود که ایشان در روز جمعه دهم محرّم سنۀ 61 قمری، مطابق دهم اکتبر سنه 680 میلادی در کربلا به شهادت رسیدند. حضرت بهاءالله کلّ واقعه را صبح تا ظهر ذکر فرموده‌اند، "از قبل امر سيّدالشّهدا را اعظم امور و اکبر دليل بر حقيّت آن حضرت مي‌شمردند و مي‌گفتند در عالم چنين امری اتفاق نيفتاد و حقّی به اين استقامت و ظهور ظاهر نشد با اين که امر آن حضرت از صبح تا ظهر بيشتر امتداد نيافت." (کتاب ایقان، ص176)

حضرت اعلی به تشنگی حضرت امام حسین اشاره دارند، "... فسوف نُعَذّب الذّين حاربوا الحسين على الارض الفُرات من اشدّ العَذاب و بأس النّكال عَلى الحقّ بالحقّ عظيماً اللّه يعلم قلب الحسين و حرّه من العطش العظيم و صبره فى اللّه الاحد القديم و قد كان اللّه عليه بالحق شهيداً." (مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۶۴، ص٢٣ / منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص47 / مضمون: به زودی کسانی را که با امام حسین در ارض فرات جنگیدند به شدیدترین عذاب و عقوبت سخت معذّب خواهیم ساخت. خداوند واقف است بر قلب حسین و حرارت آن از شدّت عطش و صبرش بر خداوند احد قدیم و خداوند بر او گواه است.)

حضرت ورقه علیا در مکتوبی به مقایسه واقعه کربلا و شهادت احبّای یزد مرقوم داشته‌اند، "... هر چند ناصبيان [مخالفان حضرت علی و اولاد ایشان] در صحرای کربلا مانند سيل بلا هجوم بر سيّدالشهدا نمودند و به مثابه گرگان خونخوار آن سروران بارگاه قدس را دل و سينه دريدند و آغاز ستيزه کردند و سرها به نيزه نمودند و ايلغار بر آن مظلومان کردند و اموال تالان و تاراج نمودند ولی مدت اين بلا در صحراي كربلا از صبح تا ظهر بود اما مصيبت شهداي يزد مدت يک ماه امتداد يافت و از اين گذشته اصحاب حضرت سيّدالشهداء روح‌الشهداء له الفداء دست به مدافعه گشودند و هر يک جمعی از ناصبيان را به خاک انداختند و خون ریختند بعد شهيد شدند اما اين مظلومان قاتلان را بنهايت بشاشت مقابله نمودند و به زبان پر حلاوت مخاطبه کردند. آنان شمشير زدند و ستمديدگان شکر و شير دادند آنان خنجر به حنجر شهدا آزمودند و اينان شهد و شکر آميختند آنان به سبّ و لعن زبان گشودند و اينان طلب عفو و مغفرت از حضرت احديت به جهت ستمکاران خواستند. هر چند شهدای کربلا، روح المخلصين لهم الفداء، به حقيقت مظلوم و مقهور و مغدور بودند اهل ملأ اعلی از ظلم اعداء در دشت کربلا خون گريستند ولی به حسب ظاهر در مقابل هر يکی از شهداء بزرگوار نفوسی چند در وقت مبارزه مقتول شد ولکن شهداء يزد در مقابل هجوم اعداء و شمشير جفا کلمه نامناسبی بر زبان نراندند." (محاضرات، ج1، ص530)

**حضرت مسیح.** در مقام بعد به ذکر حضرت مسیح می‌پردازند و می‌فرمایند، "ای کنیز من، آیا متبسّم شوی و یا خنده نمایی بعد از آن که روح در دست یهود افتاده و به زخم حسود و دار عنود مقتول و مصلوب گشته و چون ثُعبان کین او را در کلّ حین بگزند." (ص162)

اصطلاح "روح" دربارۀ حضرت مسیح بسیار در آثار طلعات مقدّسه به کار رفته است. در سورةالنّصح می‌فرمایند، "أرسلنَا الرّوح بالرّوح و سمّیناه بعیسی فی ملکوت الأرض إن أنتم تعلمون و نزّهناه عن کلّ مکروه و اسمعناه نغماتِ الورقاء و أجذبناه بنغمةٍ مِنَ الغیب و طهّرناه بمآء قدسٍ محبوب و نفخناه فیه مِن ساذج الرّوح و البسناه خلَعَ النّبوّة و اصطفیناه عن بین العباد و جعَلناه آیةً لمن خُلِقَ مِن کلمةالله مِن قبل و مِن بعد کانوا أن یُخلقون و أحییناه فی ملأ الأعلی مِن قبل أن یُخلَقَ کُلُّ مَن عَلَی الأرض مِن طین مسنون و أمَرنا کُلَّ مَن فِی السّموات و الأرض بأمره و أخذنا لَهُ العهدَ عن کلّ شیءٍ و هذا ما رُقِم فی الواح الرّوح مِن مداد مِسک معطور و بَعَثناه مِن نفحاتِ القدس و جَعَلناه آیةً للّذینهم کانوا فی فردوس العزّ یحبرون." (لمعات‌الانوار، ج2، ص357 / مضمون: روح را به کمال رَوح فرستادیم و او را در روی زمین عیسی نامیدیم و از هر مکروهی پاکیزه ساختیم و نغمۀ ورقا را به او شنواندیم و به نغمه‌ای از غیب مجذوب ساختیم و از آب مقدّس محبوب طاهر نمودیم و ساذج روح در او دمیدیم و لباس نبوّت بر او پوشاندیم و از بین بندگاه برگزیدیم و او را نشانی از برای کسانی که از کلام الهی قبلاً خلق شدند و کسانی که بعداً خلق می‌شوند قرار دادیم و در ملأ اعلی قبل از خلق کائنات حیات بخشیدیم و همه را به امر الهی که او آورد امر نمودیم و عهد او را از همه گرفتیم و از نفحات قدس مبعوث کردیم و آیتی برای کسانی که در فردوس عزّ به سر می‌برند قرار دادیم.)

بعد از آن است که به مخالفت‌هایی که با آن حضرت شد اشاره می‌فرمایند که کسی به او ایمان نیاورد و احدی به آن سیمای نورانی اقبال نکرد و مردمان او را تکفیر کردند و از او روی برگرداندند و برخی به باطل با او مجادله کردند و بعضی او را ریشخند نمودند تا آن که عرصه بر او تنگ شد و جایی امن برای خود نیافت. تا آن که او را به جنود نامرئی نصرت کردیم و به آسمان قدس بالا بردیم و دست کفر را از دامن او کوتاه کردیم. (همان، ص358)

می‌دانیم که حضرت مسیح از زمانی که دعوت خود را آشکار ساختند، به عذابی از سوی یهودیان مبتلا گشتند و همواره آواره و سرگردان در کوه و صحرا بودند. بعد از شهادت هم ذکری در کتب از ایشان نشد امّا چون اکسیر اعظم نزد آن حضرت بود آوازۀ امر ایشان بلند شد. جمال مبارک در بیانات شفاهی خطاب به جناب ورقا می‌فرمایند، "ملاحظه در حضرت مسیح کن که چون یهود او را شهید کردند، به قدری این شهادت نزدشان بی‌اهمّیت بود که در کتُبشان ذکری از آن نشده ولی چون آیت مذکوره [اکسیر اعظم] در وجود مسیح موجود بود در زیر خاک پنهان نماند و ملاحظه می‌کنی که چه انقلابی در عالم انداخت، در صورتی که حضرت مسیح از حُمَقاء احتراز می‌فرمود." (مصابیح هدایت، ج1، ص263-264)

حضرت عبدالبهاء به علّت فرار حضرت مسیح از حمقا اشارتی لطیف دارند. طلعت میثاق می‌فرمایند، "حضرت روح فرار به اعلی قلل جبال می‌فرمود. سبب سرعت و شتاب را شخصی استفسار نمود. فرمود از احمق نادان گريزانم. عرض نمودند قوّت اسم اعظم به کار بر. فرمودند به فيض روح‌القُدُس و روح مسيحائی کور بينا گرديد و کر شنوا و لال گويا و مرده احيا. ولی صدهزار اسم اعظم به احمق نادان تأثيری نبخشيد و فائده‌ای ننمود. چه که حماقت غضب و قهر حضرت ربّ عزّتست، چاره‌ای ندارد و علاجی نپذيرد. حال سست‌عنصران در عهد و پيمان مظهر حماقت و نادانی‌ای هستند که صد هزار اسم اعظم تأثير نکند تا چه رسد به وعظ و نصيحت." (منتخباتی از مکاتیب، ج6، ص423)

**حضرت نقطۀ اولی.** جمال مبارک بارها در آثار مبارکه از حضرت اعلی به عنوان ظهور اوّلم اشاره داشته‌اند. مثلاً در سورة الوفا می‌فرمایند، "تالله هذا النقطة الأولی قد ظهر فی قمیصه الاُخریٰ باسمه الأبهی." (آثار قلم اعلی، ج4، ص351) در لوح نصیر می‌فرمایند، "ای نصیر در ظهور اوّلم به کلمۀ ثانی از اسمم بر کلّ ممکنات تجلّی فرموده به شأنی که احدی را مجال اعراض و اعتراض نبوده و جمیع عباد را به رضوان قدس بی‌زوالم دعوت فرمودم." (مجموعه الواح طبع مصر، ص172) و در همان لوح مبارک می‌فرمایند، "ملاحظه نما در ظهور اوّلم به اسمی علیّ علیم در مابین آسمان و زمین ظاهر شد و کشف حجاب فرمود..." (همان، ص185) در لوح مریم نیز آمده است، "ای مریم، مظلومیتم مظلومیت اسم اوّلم را از لوح امکان محو نمود." حضرت ولی امرالله در متن انگلیسی کتاب گاد پاسز بای (118) تصریح فرموده‌اند که مقصود از ظهور اوّلم حضرت اعلی هستند.

در لوح البهاء تشابه دو ظهور و بلایای وارده بر آن دو طلعت قدسی را اینگونه بیان می‌فرمایند، "بدان که محبوب رحمن بین ملأ بیان چون نقطه اولی در بین ملأ فرقان مبتلا گشته. قسم به جمال ذوالجلال که بلایا این جمال اعظم‌تر و اکبرتر است از بلایاء اوّلین و آخرین." (ص163)

**جمال قدم مُحاط به بلایا.** در این مقام به ذکر وضعیت خودشان می‌پردازند. به مخاطب لوح می‌فرمایند، "ای کنیز من آیا رخت طلب را به ساحت گلستان طرب کشانی و یا به جهت سیر و سیاحت خود را به رضوان سرور و بهجت رسانی بعد از آن که جمال الٓهی از ایذا و اذیّت جنود شیاطین نفسانی متغیّر و پژمرده گشته و نار طلعتش خاموش و افسرده شده. ای کنیز من آیا سرور و شادمانی جویی و یا فرح و کامرانی طلبی بعد از آن که فرح و مسرّت پروردگار به حزن و کدورت عُظمی تبدیل گشته و بدین جهت قطعات کبد ممکنات و افئدۀ مقرَّبین از وراء حجبات به دم حمرا تقلیب شده. ای کنیز خدا، آیا از نعمت پروردگار خود تمتّع جوئی و برخورداری طلبی بعد از آن که غلام الٓهی از قطعات کبد خود تناول نماید به سبب آنچه اکتساب کرده ایادی منافقین." (ص161)

جمال قدم بارها به لطمات و صدماتی که متحمّل شده‌اند اشاره فرموده‌اند. مثلاً در مناجاتی می‌فرمایند، "خلق فرمودی اين ذّرهٴ دّکا را به قدرت کاملهٴ خود و بپروريدی به ايادی باسطهٴ خود و بعد مقّرر داشتی بر او بلايا و محن را به حيّثيتی که وصف آن به بيان نيايد و در صفحات الواح نگنجد. گردنی را که در ميان پرند و پرنيان تربيت فرمودی آخر در غُل‌های محکم بستی و بدنی را که به لباس حرير و ديبا راحت بخشيدی عاقبت بر ذلّت حبس مقّرر داشتی... چند سنه می‌گذرد که ابتلا به مثل باران رحمت تو در جريانست و بلايا از افق قضا ظاهر و تابان و در اين ايّام مقعد انس و محفل امنی برای اين بنده مقّدر نفرمودی. در اوّل به خدمتکاران با رحمت و رأفت تربيت نمودی و در آخر به اصحاب غضب و رجال سطوت واگذاشتی. بسا شبها که از گرانی غُل و زنجير آسوده نبودم و چه روزها از صدمات ايدی و اَلسُن آرام نگرفتم. چندی آب و نان که به رحمت واسعه به حيوانات صحرا حلال فرمودی بر اين بنده حرام نمودند و آنچه را بر خوارج جايز نبود بر اين عبد جايز داشتند. تا اين که عاقبت حکم قضا نازل شد و امر امضاء به خروج اين بنده از ايران در رسيد با جمعی از عباد ضعيف و اطفال صغير، در اين هنگام که از شّدت برودت امکان تکّلم ندارد و از کثرت يخ و برف قدرت بر حرکت نيست، بعضی از اطفال از مفارقت اخيار آيات فراق قرائت می‌نمايند و برخی به علّت يأس از وطن و ديار کتملّل السّليم ناله می کنند و در بيابان حيرت سرگردان می‌گرديم و در صحراهای حسرت رجای ترا می‌طلبيم که شايد نسيم رحمت تو آيد و احسان قديم تو در رسد..." (حديقه عرفان، ص 62 / کَتَمَلُّل السّلیم: همانند به خود پیچیدن فرد مارگزیده)

جمال مبارک گاهی اشارتی دارند که زحماتشان برای تجلّی حقیقت امر الهی بر نفوسی که از خارج از جامعه ناظر بر احوال هستند در اثر اعمال ازل و پیروانش بر باد رفته است و این دردی است عظیم برای آن حضرت که شاید علّت عمدۀ نزول لوح‌البهاء نیز همین باشد. در لوح دیگری می‌فرمایند، "آنچه این عبد در سنین متوالیه در اعزاز امرالله سعی نمود جمیع بر باد و هباء شد. البتّه تفصیل ورود این عبد در این ممالک و سلوک مع النّاس را اصغا فرموده‌اید. فَوَ عمرِکَ، یا اخی، بعد ورودی فتَحَت السُنُ العباد بثنآء ربّک و اذاً کلٌّ یضحکون و یستهزئون. فَوَ الله استحیی أن اذکُرَ لک ما فَعَلَ أخی الّذی علّمناه و حفِظناه فی عشرین من السّنین البتّه تا حال خبر او به آن دیار رسیده و مَن ینظُرُ الی کلماته بعین‌الله یعرِفُهُ و یکون مِنَ العارفین. فیا لیتَ کُنتَ حاضراً و شهِدتَ و رأیتَ ما لایُذکَرُ بالبیان و یشهد بذلک لسانُ الرّحمن فی عُلِی العرش و کَفیٰ بنفسی شاهدٌ و علیم." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 74، ص9)

بدین لحاظ جمال قدم با حزنی عظیم از عداوت و بغضای اهل بیان یاد می‌کنند به نحوی که می‌فرمایند، "ای کنیزان من، در این هنگام چون غلام روحانی اراده نموده که جمال نورانی را از انظار محبّین و مغلّین بپوشاند، دست افسوس و حسرت را به کمال تأسّف و حیرت بر سر و سینه زنید و با نالۀ زار همراز گردید و به ضجیج و حنین دمساز شوید تا از چشم چشمۀ خون موج زند و از قلب جیحون دم جاری و ساری گردد." (ص163)

این بیان مبارک شاید اشاره به دورانی در ادرنه باشد که در به روی آشنا و بیگانه بستند و با احدی ملاقات نفرمودند. این کلام حزین یادآور لوح مبارک حضرت عبدالبهآء است که بعد از صعود طلعت ابهی عزّ صدور یافت. می‌فرمایند، "‌ای هوشيار، جهانيان مدهوش اوهامند و بيهوشان صراحی و جام مدام. عکسی از پرتو تجلّی در خمخانهء عاشقان افتاد جوش و خروش در خيل آشفتگان افتاد و فرياد و فغان در قلوب عارفان حال که آن مجلّی طور با رخی تابان و جعدی عنبر افشان و زلفی مشکين و لعلی نمکين و جمالی ظاهر و حسنی باهر ساقی بزم امکان گشت و درهای ميکدهُ ‌الهی را بر جهانيان گشود و می تجلّی خوشگوار سبيل فرمود و الحان بديع به گوش ميگساران رساند. خاموش و محجوب و محروم ماندند و چون حال را چنين يافت روی منیر را در پس پرده کرد و جمال عظيم را در سحاب غيب متواری فرمود." (منتخباتي از مكاتيب حضرت عبدالبهاء، ج4، ص77)

**سخن پایانی**

اگرچه مطالعۀ لوح مبارک مستلزم بحث بسیار زیادی است، امّا جهت جلوگیری از تطویل کلام سخن به همین جا به پایان می‌رسد و به ذکر سه نکتۀ بسیار مهمّ اکتفا خواهد شد:

**اوّل آن که،** جمال قدم تصریح می‌فرمایند کسانی که به آن حضرت اقبال نکرده‌اند به احدی از رسل و انبیاء سالفه ایمان ندارند: "جمال ابهی از لطمات بغضا به لون صفرا مشهود گشته از ظلم کسانی که به احدی از رسل پروردگار ایمان و اقرار ننموده‌اند و این فضل عزیز منیع را انکار نموده‌اند." (ص163) این نکته در لوح دیگری اینگونه ذکر شده است، "قسم به سلطان یفعل ما یشاء که نفسی که به این ظهور عزّ صمدانی مؤمن و موقن نشد به احدی از مظاهر عزّ احدیّه و مطالع قدس صمدیّه اقبال نخواهد نمود." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 74، ص7)

این معنی در لوح احمد نیز تصریح شده است و جالب آن که آن لوح مبارک نیز در ادرنه عزّ نزول یافته است. در آن می‌فرمایند، "و انّک أنت أیقِن فی ذاتک بأنَّ الّذی أعرض عن هذا الجمال فقد أعرض عن الرّسل مِن قبل ثمّ استکبر علی الله فی ازل الآزال الی ابد الآبدین."

مطلب اساسی این است که جمال قدم می‌فرمایند جمیع ظهورات سالفه به این ظهور ختم شده است چه سلسله ادیان ابراهیمی، چه شرق دور، چه ادیان ایرانی، چه در سایر نقاط دنیا: "وَ نَفسِی ٱلْحَقِّ قَدِ اَنتَهَتِ الظُّهُوراتُ اِلی هذا الظُّهورِ الاَعظَمِ." (لئالی‌الحکمة، ج2، ص67 / آثار قلم اعلی، ج1، ص130) بنابراین، جمیع مظاهر ظهور برای آماده ساختن خلق جهت این دور صمدانی ظاهر شدند و مردمان را آماده ساختند که وقتی این ظهور کلّی الهی واقع می‌شود اقبال نمایند. حتّی حضرت اعلی تصریح می‌فرمایند اگر از لحظه ظهور تا اقبال آنی فاصله افتد به همان میزان فرد مؤمن به حضرت باب در نار خواهد افتاد. بنابراین، جمیع انبیاء عهد جمال مبارک را گرفتند و شاید به همین علّت است که حضرت بهاءالله، در سورةالقمیص، می‌فرمایند در این ظهور حتّی انبیاء و رسل هم امتحان خواهند شد، بقوله تعالی: "تالله الحق تلک ايام فيها امتحن الله کل النبيين و المرسلين ثمّ الّذين هم کانوا خلف سرادق العصمة و فسطاط العظمة و خباء العزة." (آثار قلم اعلی، ج4، ص50-51)

**دوم آن که،** از اهل بهاء دعوت می‌فرمایند که بر سفینۀ الهی سوار شوند؛ سفینه‌ای که احدی جز اصحاب بهاء اذن ورود در آن را نخواهد داشت. زیرا دیگران عهد و میثاق الهی را شکستند و به او پشت کردند. خطاب به عهد شکنان می‌فرمایند، "پس حسرت باد بر شما به جهت آن که عهد و میثاق حضرت ذوالجلال را فراموش کردید و نسیان نمودید و امر الٓهی را ترک نمودید و به طوع و رغبت قبول نمودید آنچه امر کرد هوای نفسانی خود، ای ملأ منافقین." (ص162)

خطاب به ثابتان بر عهد و میثاق ربّانی، که بر اثر اَقدام مولای خود حرکت می‌کنند و به نصرت او و امر الٓهی قیام می‌کنند و لحظه‌ای آرام ننشینند و دمی سکون نپذیرند و به خطاب "ای بندگان من و مرایای جمال من" مخاطب فرموده، چنین می‌فرمایند، "ای اصحاب بهاء، بر سفینۀ بقا راکب شوید و بر بحر حمرا در این مدینۀ کبریا حرکت نمائید و در این مقام قدر خود را دانسته که احدی در این موهبت عظمیٰ و مکرمت کبری شریک نبوده و نخواهد بود. چه که الیوم جمیع کشتی‌ها در غمرات طمطام فنا مبتلا گشته‌اند مگر این فُلک قدس سبحانی و سفینۀ عزّ رحمانی که هر که به او تمسّک یافته از فتنۀ ایّام محفوظ ماند و مقدّس فرموده او را پروردگار از حمل مشرکین و قعود معرضین... پس قدر این فیض بدیع و فضل منیع را دانسته که مبادا مظاهر شیطان شما را از ظلّ سدرۀ رحمن منع نمایند و در ارض از محروم‌شدگان محسوب شوید." (ص164-165)

**سوم آن که،** جمال قدم در این لوح از اصطلاحات مرسوم آن زمان استفاده کرده‌اند. مثلاً روسری از سر برداشتن و پریشان کردن موی در مصائب و عزاها، یا نهی از سرمه کشیدن به چشم و گلگون ساختن گونه در این قبیل موارد. بدین لحاظ است که آنچه در این موارد در این لوح مبارک آمده اشارتی گذرا به سوگواری در بلاهای مظهر ظهور است. برای مثال می‌فرمایند، "ای کنیزان خدا، آیا چشم را به زینت کُحل [سرمه] مکحول نمائید ...آیا اجساد خود را زینت دهید ...آیا خدود [گونه‌ها] را چون گل حمرا به لون شقرا [بین طلایی و قرمز] مشّاطه نمایید ... آیا سر را به مقنعه‌های الوان مستور و مزیّن نمائی بعد از آن که رأس غلام مصر بقا بر سنان بغضا مرتفع گشته و به این سبب حوریات فردوس که در غرفات بقا ساکن و مستریحند برهنه نمودند سرهای خود را و پریشان نمودند موهای خود را..." (صفحات 162-164) کاملاً مشهود است که این عبارات نمادین است.